

زندگی اجتماعی از نظر قرآن

آیت الله جوادی آملی

تردیدی نیست که انسان موجودی اجتماعی است و در جمع زندگی می کند. گرچه ممکن است کسی در یک دیر یا صومعه زندگی انفرادی داشته باشد اما این زندگی، انسانی یعنی مسؤولانه نخواهد بود.

زیرا زندگی ای انسانی است که در آن آدمی بکوشد تا دیگران را هدایت کند و یا اگر جاهل است از دیگران بیاموزد و اگر عالم است به دیگران تعلیم دهد، در حالت ضلالت از راهنمایانی هدایت جوید و در حالت هدایت، هادی گمراهان گردد. اگر تهیدستی را دید در صورت توانمندی او را یاری کند و اگر خود تهیدست است، مشکل خود را با استعانت از دیگران رفع نماید، در بیماری به پزشک مراجعه کند و اگر طیب است خود به بالین بیماری برود... این گونه امور لازمه زندگی انسانی است که در آن خرد منزوی یا ساکن در دیر و صومعه یافت نمی شود. انسان منزوی گرچه زندگی دارد اما زندگی او، زندگی انسانی به معنای واقعی نخواهد بود.

ناگفته نماند: گاهی افراد فوق العاده ای یافت می شوند که بدون معاشرت با دیگران و یا استمداد از آن ها، به دلیل فوق العاده بودن قادر به تأمین نیازمندی های خود هستند و گاهی افرادی یافت می شود که مادون انسان های عادی می باشند و زندگی آن ها در حد زندگی حیوانی است اما این دو دسته یکی به لحاظ عظمتش و دیگری به خاطر دناتش از موضوع بحث و مطالعه خارج هستند، زیرا آن از حد طبیعی خارج اند، اما عموم انسان ها اگر بخواهند زندگی انسانی داشته باشند که از زندگی حیوانی برتر باشد و همگام و هماهنگ با زندگی عادی انسانی لازم است با هم زندگی کنند و از تعاون و همکاری همدیگر برای رفع نیازهای خود بهره مند شوند. با توجه به مطالب مطرح شده زندگی اجتماعی و اجتماعی زیستن یک امر روشن و بدیهی است.

منشأ گرایش انسان به زندگی جمعی

اگر انسان موجودی اجتماعی است و به ناچار در اجتماع زندگی می کند این سؤال مطرح می شود که منشأ گرایش به زندگی اجتماعی و جمعی چیست؟ آیا او بطبع خود متوحش است و با دیگران

می جوشد و همگام می شود تا از آن ها نفع ببرد یا طبعاً متمدن است و با دیگران می جوشد تا آن به آن ها نفع برساند در این مسأله اختلاف عمیقی است که مبنای زندگی اجتماعی چیست؟ در این رابطه سه مبنای وجود دارد.

۱- انسان متمدن و مدنی بالطبع است، گروهی انسان ها را متمدن بالطبع می دانند و می گویند انسان دارای طبیعت تمدن گراست و از این روست که وی طالب زندگی جمعی است.

۲- انسان مستخدم بالطبع است. استاد علامه طباطبایی در چندین موضع از تفسیر ارزشمند المیزان انسان را مستخدم بالطبع می داند و نظریه متمدن بودن بالطبع انسان را مورد نقد قرار می دهد و می گوید: آدمیان می کوشند تا از دیگران بهره گیری نمایند، اما چون می بیند دیگران نیز مانند او سودجو هستند و در صدد بهره برداری از او بر می آیند، و تن به قانون مشترک می دهد، پس با پذیرش آن حدود سودجویی از یکدیگر را مشخص و محدود می سازند و به برخورد و در نهایت نابودی یکدیگر می پردازند.

بر اساس این دیدگاه، انسان بالطبع متمدن و فرشته خوی نیست، انسان طبعاً جمعی زندگی می کند اما تمدن طبیعی او نیست یعنی مدنیت اگر بمعنای دین داری یا تمدن باشد انسان به این معنا مدنی بالطبع نیست. اما اگر به معنای شهرنشینی باشد، انسان مدنی بالطبع است. زیرا او مستخدم بالطبع است و طبیعت استخدام گری وی او را به سمت زندگی اجتماعی می کشاند و اگر انسان بالطبع مدنی می بود خواه به معنای دین دار و خواه متمدن می بایست اکثر آن ها، عادل، عالم و عاقل می بودند، در حالی که چنین نیست. انسان مستخدم بالطبع است و می خواهد دیگری را به خدمت بگیرد و او بالطبع دیگران را استثمار و استثمار می کند و این استثمار و استعمار زیر پوشش استخدام است، اما چون می بیند دیگران نیز با همین سلاح به میدان آمده اند، ناچار به حکومت قانون تن در می دهد در غیر این صورت به طور طبیعی انسان قانون پذیر نبوده و علاقمند به قانون نیست.

۳- انسان مستخدم بالطبع و مدنی بالطبع است، بر اساس این دیدگاه انسان ها نه مانند فرشته اند تا نافرمانی خدا از آن ها صادر نشده و امر الهی را معصیت نکنند «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»^(۱) و نه مانند حیوان و بهایم اند که همت او و نهایت اهتمامش شکمش باشد بلکه دارای دو جهت است یکی حیثیت طبیعی او که ذات اقدس اله آن جهت را به طبیعت، طین، «حما مسنون» و گل ولای اسناد داده است و فرمود: «أَنْتِ خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ»^(۲) همانا بشری را از گلی خشک سیاه و بدبو شده خلق می کنم و فرمود: «أَذْ قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ أَنْتِ خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»^(۳) به خاطر بیایور هنگامی را که پروردگارت به ملائکه گفت: من بشری را از گل می آفرینم و دیگری حیثیت فرشته منشی که خداوند سبحان آن را به خود اسناد می دهد و می فرماید: «فَأَذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعْوَاهُ سَاجِدِينَ»^(۴) هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم برای او سجده کنید و نیز فرمود:

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ
لَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ
جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»^(۵)

خدای سبحان همان است که هر چه را آفرید نیکو آفرید و آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد، سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی قدر خلق کرد، بعداندام او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، اما کمتر شکر نعمت‌های او را بجای می‌آورید.

در آیه اول سخن از افاضه روح الهی به «حضرت آدم» و در آیه دوم به «نسل او» است و در افاضه روح بنی آدم بین آدم و فرزندان او فرقی وجود ندارد. زیرا خدای سبحان پس از خلق نسل انسان از نطفه و تسویه دستگاه بدنی او از روح خود به وی اعطاء می‌کند بنابراین انسان اعم از آدم و نسل او همه دارای دو حیثیت هستند. از جنبه طبیعت یعنی «حامسنون» و طین بالطبع استثمارگر و استخدام‌گراست اما روح او مدنی بالفطره است مادامی که اسیر طبیعت نگردد و اگر در جهاد اکبر، روح او اسیر طبع و طبیعت او گردد، متوحش بالطبع می‌شود و همه هوشمندی و فرزاندگی‌های فطری را در خدمت آن قرار می‌دهد. به طور خلاصه چون انسان دائم در حال جهاد اکبر است باید در جامعه زندگی کند و این گرایش به جامعه فطری اوست یعنی فطرت وی او را به دین‌داری و تمدن‌فرا می‌خواند گرچه به لحاظ طبیعت خویش مستخدم باشد.

قرآن و زندگی اجتماعی

آیاتی از قرآن ناظر به زندگی اجتماعی آدمیان است از جمله آن‌ها:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ
شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ خَبِيرٌ»

ای انسان ما شما را از زن و مرد آفریدیم و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید. با کرامت‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست، خدای سبحان به حق دانا و خبره است.^(۶)

این آیه مشتمل بر سه بخش است.

بخش اول می‌فرماید: همه انسان‌ها از یک زن و مرد آفریده شده‌اند و از این جهت امتیازی بین آحاد امت و افراد جامعه نیست.

بخش دوم: هیچ جامعه بر جامعه دیگر برتری و فخر ندارد و گروه‌بندی‌هایی نظیر عرب و عجم و قریش و ایرانی و مصری و غیره سند شرافت و نشانه برتری و افتخار نیست. اختلاف زبان‌ها، رنگ‌ها، پیدایش اقوام و قبائل و عشایر، شناسنامه‌ای طبیعی برای معارفه است. بر این اساس نه سفیدبودن برگ‌های شناسنامه موجب فخر و مباهات

است و نه سیاه بودن آن مایه وهن است.

بخش سوم: اصل نهایی و اساسی را در کرامت ذکر می‌کند و می‌فرماید: ملاک برتری و کرامت در پیشگاه خدا تقوا است. در این آیه اصل زندگی اجتماعی تثبیت شده است زیرا فرمود: ما شما را عشیره عشیره و قبیله قبیله قرار دادیم نه این که شما آحاد و افراد باشید.

«أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّكُمْ مُؤْمِنُونَ وَرَحِمَتْ رَبِّكَ إِذْ خَلَقْنَا بَيْنَهُمْ مَيعَشَتَهُمْ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ
بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحِمَتْ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»

آیا آن‌ها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند، ما معیشت آن‌ها را بین آنان در حیات دنیا تقسیم می‌کنیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند و هم دیگر را خدمت نمایند. رحمت پروردگارت از تمام آن چه گردآوری می‌کنند برتر و بهتر است.^(۷)

از این آیه استفاده می‌شود که تقسیم ارزاق نیز مانند مقامات معنوی از قبیل: رسالت و نبوت تنها به دست ذات اقدس اله است، او استعدادها و روزی‌ها را تقسیم کرده است تا هر کس به دیگری نیازمند باشد و از این طریق جامعه شکل بگیرد. خدای سبحان همه خصوصیات و ارزاق را به گروه خاصی نداده است بلکه اموال و صفات، قدرت‌ها و خلاقیت‌ها را تقسیم نموده است تا انسان‌ها یکدیگر را تسخیر نمایند ولی تسخیر آن‌ها متقابل است و نه یک جانبه. زیرا زندگی انسان یک زندگی دست جمعی است و اداره این زندگی جز از طریق تعاون و خدمت متقابل امکان‌پذیر نیست. بر اساس این تسخیر متقابل یک پزشک به باربر نیاز دارد تا بار او را جابجا کند و همین طور باربر اگر بیمار شد، پزشک لباس کار پوشیده، در بالین او حاضر می‌شود تا او را معالجه نماید.

در تسخیر متقابل هیچ کس بر دیگر فخری ندارد، همانگونه که داد و ستد بین فروشنده و خریدار یک کار متقابل بدون فخر است. در تمام شؤون اجتماعی بین افراد جامعه یک دادوستد و تسخیر متقابل بدون فخر وجود دارد. همین نفی فخر در کریمه:

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ
ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»

پس، پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد (و فرمود که): من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرند تباہ نمی‌کنم...^(۸)

نیز مطرح شده که می‌فرماید: همه شما اجزای یک اصول و بمثابة، خاک‌های یک معدن و آب‌های یک چشمه هستید هیچ فرقی بین آحاد شما نیست، ظاهر جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» که در چند موضع از قرآن آمده همین است.

نقش وحی و رسالت در شکوفایی جوامع بشری

جوامع انسانی همواره یک سیر تکاملی داشته و دارد. حیثیت اجتماعی انسان، مانند سایر حیثیت‌ها و خواص او، پدیده‌ای است که ذات اقدس اله از ابتدا آن را متکامل نیافریده، بلکه همانند سایر خواص روحی و پدیده‌های انسانی، به تدریج رشد می‌کند و از نظر کمی و کیفی کامل می‌شود و چنین نیست که به یک‌باره یک جامعه چند میلیون‌نوی عالم کامل خلق شده باشد. پس حیثیت اجتماعی انسان چه از جهت کمی و چه از جهت کیفی رشد تدریجی دارد.

خانواده اولین هسته تشکیل جامعه

رشد تدریجی کمی جامعه از خانواده آغاز و به ارحام نزدیک و دور و بعد به عشیره سپس به قبیله و آنگاه به قوم و بعد به روستا و شهر توسعه می‌یابد. قرآن کریم در تبیین ریشه‌های پیدایش اجتماع می‌فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»
و از نشانه‌های او این که از (نوع) خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد، آری، در این (نعمت) برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است»^(۱)

اولین ریشه طبیعی برای تشکیل یک جامعه کوچک در انسان همسر خواهی است.

مودت و رحمت دورکن اساسی در استحکام خانواده

تشکیل خانواده دو عامل و رکن مهم دارد که آن مودت و رحمت است. بالا بودن میزان مهریه و جهیزیه و مانند آن، هرگز عامل اصیل برای تشکیل و استحکام خانواده نیست.

این دو عامل مهم یکی دوستی مدرن عاقلانه نسبت به یکدیگر و دیگری گذشت مهربانانه از لغزش‌های همدیگر است.

مودت: تشکیل خانواده اگر بر اساس غریزه باشد دیرپا نیست زیرا هرچه بر سن زوجین افزوده گردد، غریزه همسرخواهی ضعیف‌تر می‌شود، و پایه زندگی غریزی سست‌تر می‌گردد، و در نتیجه خانواده فروپاشیده‌تر می‌شود اما اگر دوستی بر اساس عقل باشد، با افزایش سن شوهر و همسر، تجارب عقلی قوی‌تر می‌شود و پایه زندگی عقلی قوی‌تر می‌گردد و در نتیجه خانواده صمیمی‌تر و گرم‌تر و محکم‌تر می‌شود.

رحمت: رسیدگی به نیازهای عاطفی طبیعی یکدیگر، عامل اصیل دوم در تأسیس و دوام خانواده است، و از طرف دیگر غیر از حضرات معصومین^(۲) افراد عادی بدون لغزش نیستند، گرچه بر اثر اختلاف سلیقه

باشد، بنابراین برای استحکام اساس خانواده راهی جز گذشت رثوفانه از اشتباهات یکدیگر نیست. این دورکن که مودت مجعوله الهیه و رحمت مجعوله الهیه است اساس خانواده را می‌سازد و در چنین خانواده‌ای فرزندی به بار می‌آید که خداوند سبحان به او می‌فرماید:

«إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا
أَفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ
الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو، بزرگوار شوند یا به سن پیری برسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگووارانه به آن‌ها بگو! و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرو آر! و بگو: پروردگارا! همانگونه که آن‌ها مرا در کوچکی تربیت کردند. مشمول رحمتشان قرار ده!»^(۱)

فرزندی که به پدر و مادر «اف» نمی‌گوید بلکه با سخن کریمانه با آن‌ها برخورد می‌کند و بال ذلت و مهربانی و رحمت را برای آن‌ها می‌گستراند و یادستور می‌دهد نسبت به یکدیگر به معروف معاشرت داشته باشند. از این رو می‌فرماید:

«وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ
و با آن‌ها بشایستگی رفتار کنید.»^(۲)

و اگر بر اثر اختلاف سلیقه ادامه زندگی مشترک مقدور نبود، می‌فرماید: یاد کمال احسان باهم زندگی کنید و همسران‌نگاهدارید، یاد کمال ادب و احسان او را آزاد کنید:

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَمَا سَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ
طلاق (رجعی) دوبار است. پس از آن یا باید زن را بخوبی نگاهداشتن، یا بشایستگی آزاد کردن.»^(۳)

«معاشرت و امساک به معروف» و «تسریح به احسان» مانند ملات نرم و رقیقی است که در درون همه این گردونه‌ها هست، چون آن دو رکن اصلی عامل تشکیل خانواده است، آنگاه پدر و مادر نسبت به فرزندان و نیز فرزندان نسبت به آنان و هم چنین زن و شوهر نسبت به یکدیگر، در همان مدار صفا و وفازندگی می‌کنند. اسلام این جامعه کوچک بنام خانواده را زمینه رشد و گسترش جامعه بزرگ قرار می‌دهد و پس از آن مسأله ارحام مطرح می‌شود که درباره آن دستور تقوا داده شده است:

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ
و از خدایی که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا
نمایید، و زنهار از خویشاوندان میرید.»^(۴)

مسأله رعایت ارحام در اسلام به قدری مهم است که ذات اقدس اله همانگونه که گرامی داشت پدر و مادر را در کنار گرامی داشت خود یاد می کند و به تکریم آنان بهای می دهد:

«أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ»

شکر گزار من و پدر و مادر باش»^(۱۴)

درباره ارحام نیز، به خاطر اهمیت آن، می فرماید از خدا و ارحام بپرهیزد:

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ»^(۱۵)

در یک آیه می فرماید: «خدا و پدر و مادر» و در آیه دیگر سخن از «خدا و ارحام» دارد و این برای ارج وافر نهادن به اساس خانواده است. یکی از اموری که خداوند امر به وصل و پیوند آن فرمود مسأله رحامت است و اگر کسی با خویشاوندان قطع رابطه کرد به حکم آیه شریفه:

«وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»

و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند، برایشان لعنت است و بدفرجامی آن، سرای ایشان است»^(۱۶)

مشمول لعنت الهی است پس خداوند متعال چه در جانب اثبات و چه در جنبه سلب، ارکان خانواده و ارحام را مستحکم کرد زیرا هم دستور به صله ارحام و پیوند بستگان نسبی را صادر کرد، و هم فرمان پرهیز از قطع آن ها را نازل نمود، و هنگامی که جریان عشیره داخله رحامت شکل گرفت آنگاه حقوق مالی متقابل نیز بین آنان قرار داد، مثلاً: ارث را تا طبقه سوم مقرر نمود و ارحام را در غنیمت ها و هم چنین در غرامت ها شریک کرده، فرمود: اگر کسی از روی خطا خلافتی مرتکب شد دیه بر عاقله او است چون همه آنان را در ساختار خاندان یک واحد می داند و همه را در مسائل حقوقی نیز سهیم کرده است، قانون ارث، دیه بر عاقله، صله رحم و مانند آن یک جامعه کوچک را در احکام حقوقی و عاطفی و تربیتی به هم پیوند داده این جامعه های کوچک خانواده که در کمال صفا و صمیمیت زندگی می کنند جامعه بزرگتری را تشکیل می دهند که آن نیز خردمند و رثوف و مهربان است. قرآن کریم در مورد رسیدگی به مسائل ارشادی و اخلاقی نیز در آغاز از خانواده شروع می کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»

ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ هاست حفظ کنید»^(۱۷)
و پس از آن درباره عشیره دستور انذار می دهد:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»

و خویشان نزدیکت را هشدار ده»^(۱۸)

و سپس دستور:

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»

پس آنچه را بدان مأموری انجام ده و از مشرکان روی بپرتاب»^(۱۹)

راداد، ابتدای فرماید: ای مردم خود و افراد خانواده تان را از آتش نجات بدهید، که این دستور اصلاح تهذیب ارشاد و تربیت است، بعد به پیامبر اکرم^(ص) به عنوان اسوه می فرماید: بستگان نزدیک و ارحام و قبیله ات را رعایت کن، و آن ها را از عذاب الهی بیمناک کن، آنگاه نوبت به افراد دیگر جامعه می رسد، پس اگر جامعه های کوچک به نام خانواده، در کمال نزاهت تربیت شدند و به جامعه بزرگ پیوستند جامعه بزرگ نیز که از این آحاد وارسته تشکیل می شود جامعه متمدن و متشکلی خواهد بود.

آیاتی که در این فصل مورد بحث قرار گرفت نشان می دهد نموّ تدریجی جامعه از خانواده و زن و شوهر و اولاد شروع و به ارحام و عشیره و سپس به جامعه بزرگ می رسد.

نقش وحی در شکوفایی جوامع انسانی

تکامل تدریجی جامعه در سایه عنایت مکتب های الهی و به ویژه اسلام به جامعه پیدا شده است البته نموّ آماری در اثر توالد در افراد بشر امری طبیعی است، چنان چه در حیوانات نیز چنین هست ولی حرکت های کیفی آنان یکسان نیست. زیرا افراد جامعه گاهی در مسیر کیفی خود به مرحله ای می رسند که فخرشان به غارتگری است. از باب مثال قبایل عرب جاهلی در بازار عکاظ با طرح میزان غارت خود پانیاکان خویش فخر و مباهات می کردند و آن چه در قیصرهای روم، کسراهای ایران، خاقان های چین و فرعون های مصر وجود داشت از همین قبیل بود. یعنی رشد کیفی آنان بر اساس «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى»^(۲۰) آن که امروز برتری و غلبه یابد او پیروز است، با شکل های گوناگون تحقق پیدا کرده بود. عرب جاهلی زمانی برای پسر خود زن می گرفت و او را لایق تشکیل خانواده می دانست و اقدام به انتخاب همسر برای او می کرد که او بتواند قافله ای را غارت کند تا از این راه ارتزاق نماید و یا در تهاجم های ابتدایی خون بیگانه ای را بریزد و از این جهت یک نامور جنگی گردد.

اما پیامبر اسلام وقتی در بین آنان به رسالت مبعوث شد و با عطر و وحی آن جامعه را متحول کرد اخوت و برادری، عدالت و آزادی و ارزش های معنوی و انسانی، ایثار و گذشت بر آن حاکم شد.

مسأله رعایت ارحام در اسلام به قدری مهم است که ذات اقدس اله همانگونه که گرامی داشت پدر و مادر را در کنار گرامی داشت خود یاد می کند و به تکریم آنان بهای می دهد:

«أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ»

شکر گزار من و پدر و مادر باش»^(۱۴)

درباره ارحام نیز، به خاطر اهمیت آن، می فرماید از خدا و ارحام بهره یزید:

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ»^(۱۵)

در یک آیه می فرماید: «خدا و پدر و مادر» و در آیه دیگر سخن از «خدا و ارحام» دارد و این برای ارج وافر نهادن به اساس خانواده است. یکی از اموری که خداوند امر به وصل و پیوند آن فرمود مسأله رحامت است و اگر کسی با خویشاوندان قطع رابطه کرد به حکم آیه شریفه:

«وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»

و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند، برایشان لعنت است و بدفرجامی آن، سرای ایشان است»^(۱۶)

مشمول لعنت الهی است پس خداوند متعال چه در جانب اثبات و چه در جنبه سلب، ارکان خانواده و ارحام را مستحکم کرد زیرا هم دستور به صله ارحام و پیوند بستگان نسبی را صادر کرد، و هم فرمان پرهیز از قطع آن ها را نازل نمود، و هنگامی که جریان عشیره داخله رحامت شکل گرفت آنگاه حقوق مالی متقابل نیز بین آنان قرار داد، مثلاً: ارث را تا طبقه سوم مقرر نمود و ارحام را در غنیمت ها و هم چنین در غرامت ها شریک کرده، فرمود: اگر کسی از روی خطا خلاقی مرتکب شد دیه بر عاقله او است چون همه آنان را در ساختار خاندان یک واحد می داند و همه را در مسائل حقوقی نیز سهیم کرده است، قانون ارث، دیه بر عاقله، صله رحم و مانند آن یک جامعه کوچک را در احکام حقوقی و عاطفی و تربیتی به هم پیوند داده این جامعه های کوچک خانواده که در کمال صفا و صمیمیت زندگی می کنند جامعه بزرگتری را تشکیل می دهند که آن نیز خردمند و رثوف و مهربان است. قرآن کریم در مورد رسیدگی به مسائل ارشادی و اخلاقی نیز در آغاز از خانواده شروع می کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»

ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ هاست حفظ کنید»^(۱۷)

و پس از آن درباره عشیره دستور انذار می دهد:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»

و خویشان نزدیکت را هشدار ده»^(۱۸)

و سپس دستور:

«فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»

پس آنچه را بدان مأموری انجام ده و از مشرکان روی برتاب»^(۱۹)

راداد، ابتدای فرماید: ای مردم خود و افراد خانواده تان را از آتش نجات بدهید، که این دستور اصلاح تهذیب ارشاد و تربیت است، بعد به پیامبر اکرم (ص) به عنوان اسوه می فرماید: بستگان نزدیک و ارحام و قبیله ات را رعایت کن، و آن ها را از عذاب الهی بیمناک کن، آنگاه نوبت به افراد دیگر جامعه می رسد، پس اگر جامعه های کوچک به نام خانواده، در کمال نزاهت تربیت شدند و به جامعه بزرگ پیوستند جامعه بزرگ نیز که از این آحاد وارسته تشکیل می شود جامعه متمدن و متشکلی خواهد بود.

آیاتی که در این فصل مورد بحث قرار گرفت نشان می دهد نموّ تدریجی جامعه از خانواده و زن و شوهر و اولاد شروع و به ارحام و عشیره و سپس به جامعه بزرگ می رسد.

نقش وحی در شکوفایی جوامع انسانی

تکامل تدریجی جامعه در سایه عنایت مکتب های الهی و به ویژه اسلام به جامعه پیدا شده است البته نموّ آماری در اثر توالد در افراد بشر امری طبیعی است، چنان چه در حیوانات نیز چنین هست ولی حرکت های کیفی آنان یکسان نیست. زیرا افراد جامعه گاهی در مسیر کیفی خود به مرحله ای می رسند که فخرشان به غارتگری است. از باب مثال قبایل عرب جاهلی در بازار عکاظ با طرح میزان غارت خود پانیاکان خویش فخر و مباهات می کردند و آن چه در قیصرهای روم، کسراهای ایران، خاقان های چین و فرعون های مصر وجود داشت از همین قبیل بود. یعنی رشد کیفی آنان بر اساس «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى»^(۲۰) آن که امروز برتری و غلبه یابد او پیروز است، با شکل های گوناگون تحقق پیدا کرده بود. عرب جاهلی زمانی برای پسر خود زن می گرفت و او را لایق تشکیل خانواده می دانست و اقدام به انتخاب همسر برای او می کرد که او بتواند قافله ای را غارت کند تا از این راه ارتزاق نماید و یا در تهاجم های ابتدایی خون بیگانه ای را بریزد و از این جهت یک نامور جنگی گردد.

اما پیامبر اسلام وقتی در بین آنان به رسالت مبعوث شد و با عطر و وحی آن جامعه را متحول کرد اخوت و برادری، عدالت و آزادی و ارزش های معنوی و انسانی، ایثار و گذشت بر آن حاکم شد.

آن که نشانه‌های روشن پروردگار به آنان رسید و آن‌ها عذاب عظیمی دارند و آن عذاب عظیم روزی خواهد بود که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه می‌گردند.^(۳۳)

در این آیات پس از فراخوانی به دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر و نظارت عمومی، با سبک گفتاری خاصی باشدیدترین لحن به خطر تفرقه و اختلاف اشاره می‌کند. زیرا چنین می‌گوید: بعد از روشن شدن حق و آشکار شدن مطلب اگر کسی داعیه اختلاف در سرپیروراند گرفتار عذاب عظیم خواهد شد و زمان این عذاب روزی است که صورت گروهی سیاه می‌شود. این یک هشدار و زنگ خطر است که بخشی از عذاب عظیم همان روسیاهی قیامت است و این روسیاهی در قیامت رسوایی است انسانی که در قیامت سیه روی باشد. نشانه سیاهی درونی اوست در قیامت اگر انسانی سفیدروی باشد نشانه روسفیدی دنیا و سعادت آن‌هاست و اگر سیه روی باشد روسیاهی درونی و رسوایی آن‌هاست.

پس از هشدار به خطر اختلاف و تفرقه و عذاب عظیم آن‌ها از قیامت برای تشکل جامعه و انسجام مطلوب آن یکی از امتیازات جامعه ایمانی رایبان می‌کند که این جامعه امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و به خدا ایمان می‌آورند:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَتُوَ أَمَنَ أَهْلَ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ

شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند چه این که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید و اکثر اهل کتاب به چنین برنامه و آیین درخشانی ایمان آورند برای آن‌ها بهتر است ولی عده کمی از آن‌ها با ایمانند و بیشتر آن‌ها فاسقند و خارج از اطاعت پروردگار.»^(۳۴)

پیامبر اسلام (ص) هنگام ورود به مدینه و قبل از ساختن مسجد و اقدام به کارهای عمرانی به منظور تأسیس جامعه ایمانی و ایجاد همدلی در آحاد یک امت، اولین شعارش این بود که فرمود: «تأخوا فی الله اخوین اخوین»^(۳۵) یعنی همه شما دو به دو در راه خدا برادر شوید، حضرت رسول (ص) با برقراری عقد اخوت بین مؤمنان و بین خود و وجود مبارک حضرت امیر (ع) و برادری بین اوس و خزرج، شعار اتحاد و هماهنگی را تحقق بخشید.

این شعار حضرت در آغاز تأسیس حکومت بود و در حجة الوداع نیز خطبه معروف به وحدت را ایراد کرد و در آن فرمود:

«الْمُسْلِمُونَ أَخَوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ يَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَدْنَاهُمْ هُمْ يَدُّ عَلَيَّ مِنْ سِوَاهُمْ

با توجه به این نکته است که می‌توان گفت: جامعه بشری همانگونه که در مسائل فردی به غذا و پوشاک و مسکن نیاز دارد و این نیاز طبیعی اوست، در مسائل جمعی نیز به تغذیه و پوشش و اسکان نیازمند است اما در عین حال در مسائل جمعی نیازمند راهنمایی است که او را هدایت کند تا چه کاری را انجام دهد و چه کاری را انجام ندهد، چه اموری برای او خوب است و چه چیزهایی برای او بد است گرچه نیاز انسان به زندگی اجتماعی او است اما چگونه زیستن او منوط به وحی الهی است.

خواجہ نصیر طوسی (ره) می‌فرماید: منکران خدا و پیامبر زندگی جمعی دارند لیکن در تأمین اجتماع برین و زندگی مقبول محتاج به هدایت آسمانی اند و به عبارت دیگر: انسان‌ها می‌توانند زندگی مادی خود را شکل دهند و با قرارداد زندگی کنند اما زندگی سعادت‌مندانه واقعی که در پرتو آن سعادت ابدی و جاودانه نیز تأمین باشد نیازمند به هدایت انبیاء الهی است.^(۳۶) و به عبارت دیگر چنان که انسان در زندگی فردی نیازمند به غذاست اما علم تغذیه و پزشکی و شعب وابسته به آن‌هاوی را به کیفیت تغذیه راهنمایی می‌کنند تا برای زنده ماندن چه غذاهایی را و به چه مقدار بخورند در مسائل اجتماعی نیز چگونه زیستن انسان نیازمند به راهنما است.

شیخ بهایی در کشکول نکته ظریفی را نقل می‌کند وی می‌گوید: «از حکیمی پرسیدند: چرا کم غذا می‌خورید؟ او در پاسخ گفت: گروهی زنده‌اند تا غذا بخورند ولی من می‌خورم تا زنده بمانم و برای زنده ماندن همین مقدار کافی است و زائد بر آن را باید حمل کنم ولی اگر به مقدار لازم بخورم او مرا حمل می‌کند.» معنای این سخن آن است که آدمیان در مقدار غذا، کیفیت آن، چگونه خوردن آن به تعلیم و راهنمایی نیازمند است.

قضاوت عمومی و ولایت مشترک

قرآن در کنار دعوت به اتحاد و پرهیز از تفرقه با امر به نظارت عمومی به عنوان عامل ولایت و پیوند مشترک امر به معروف و نهی از منکر را لازم شمرده است تا با اجرای آن هم از وقوع آن از فساد و تبهکاری پیش‌گیری گردد و هم در مقام مبارزه با فساد و تبهکاری، همه کارها برای قضا و داوری به محاکم رسمی کشانده نشده و به اجرای حدود و تعزیرات منتهی نشود از این رو فرمود:

«يَا مَرْوَنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَوْلَيْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختلفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أَوْلَيْكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ

باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنان همان رستگارانند. و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند. آن هم پس از

یعنی مسلمانان با هم برادرند خون هایشان شبیه هم هست، خون هیچکس ارزش مندتر از خون دیگر نیست» (۲۵)

در سوره مبارکه حجرات فرمود:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

مؤمنان برادران یکدیگرند پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید. (۲۶)

بر اساس روایتی که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ

من و علی پدران این امت هستیم.» (۲۷)

پس همه مسلمانان فرزندان پیامبر و علی (ع) و برادران یکدیگر هستند چه این که قرآن همه مؤمنان را فرزندان حضرت ابراهیم خلیل می داند و می فرماید:

«مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید خداوند شما را در کتاب های پیشین و این کتاب آسمانی مسلمان نامید.» (۲۸)

با توجه به آیات و روایات، اولاً مسلمانان بر اساس دیانت اسلام فرزندان یک پدرند و علی علیه السلام نیز در نقش پیامبر است و این سلسله نیز به ابراهیم (ع) ختم می شود و آن حضرت، هم پدر انبیای ابراهیمی و هم پدر امت هاست.

اهمیت جامعه در اسلام

اسلام به جامعه برین با دید تکریم می نگرد و در ساختار آن سعی بلیغ دارد اهتمام اسلام به جامعه در حدی است که نوع احکامش را به روال جمعی تنظیم کرده است و در هنگام تراحم مصلحت فرد و جامعه، صلاح جامعه را بر صلاح و سود فرد مقدم داشته است، علاوه بر این، آیاتی که در گذشته در رابطه با جامعه و لزوم وحدت و پرهیز از تفرقه و لزوم نظارت عمومی مورد بررسی قرار گرفت نیز نشانه اهتمام اسلام به جامعه است.

با یک نگاه اجمالی به مجموعه احکام اسلام معلوم می شود که روح جمعی در همه احکام و حکم اسلامی پخش است چنان که گلاب در گل مفروش است و با گرفتن گلاب از گل، آن برگ گل فاقد منظر زیبا و بوی خوش می شود اگر روح جمعی را از مسلمانان و احکام اسلامی بردارند، این دین نیز بی خاصیت می شود. در مورد نماز که کار روزانه مسلمانان است از طرفی دستور داده است که آن را با جماعت اقامه کنند و اقل جماعت هم دو نفر است.

گرچه از برخی روایات استفاده می شود که اگر کسی نباشد که مؤمن با او نماز جماعت برگزار کند، نماز فرادای او نیز جماعت است:

«الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ» (۲۹)

سر جماعت بودن آن است که فرشتگان با او هستند. و از طرفی دستور می دهد که این فریضه را در مسجد برگزار کنند

«لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ الْأَيْ فِي الْمَسْجِدِ

همسایه مسجد باید نماز را در مسجد اقامه کند.» (۳۰)

بر اساس این که اجتماع های کوچک در طول هفته به صورت یک اجتماع عمومی در شهر ظهور کند دستور برگزاری نماز جمعه را صادر کرده است و برای عظمت و اهمیت نماز جمعه دو حکم فقهی بیان کرد که اولاً تا شعاع یک فرسخ نباید نماز جمعه دیگری برگزار شود و ثانیاً تا شعاع دو فرسخی همه کسانی که عذری ندارند موظف اند در نماز جمعه شرکت نمایند.

علاوه در محدوده شهر در سال اجتماع بزرگتری شکل می گیرد تا نماز عید قربان و عید فطر در آن برگزار گردد و برای تأمین چنین هدفی دستور داد که به صحرا بروند تا در فضای وسیع زیر آسمان گرد آمده و یک معبود را با یک نوا و ندا پرستش نمایند و برای ظهور و حضور روح جمعی مسلمانان در سطح جهان دستور داد تا همه مردم از شهر و روستا از کشورهای مختلف سالی یک بار در کنگره عظیم و بین المللی حج شرکت کنند. مردمی که از حضيض هر دره و فج عمیق سر بر آورده و از اوج قلّه هر کوهی سر فرود آورند و همگان در کنار کعبه، خدای یگانه و یکتا را با یک صدا و نوا بخوانند و بخواهند.

بنابراین احکام اسلامی نظیر نمازهای جماعت، جمعه، عید، کنگره عظیم حج، جهاد، انفاق و زکات با توجه به مصارف هشتگانه آن از احکام اجتماعی اسلام است و این احکام و احکام اجتماعی دیگر به گونه ای تنظیم شده است که جنبه زیست اجتماعی بشر تقویت شود.

بی نوشت ها:

- ۱- تحریم، آیه ۶
- ۲- حجر، آیه ۲۸
- ۳- ص، آیه ۷۱
- ۴- حجر، آیه ۲۹
- ۵- سجده، آیات ۷ و ۸ و ۹
- ۶- حجرات، آیه ۱۳
- ۷- زخرف، آیه ۳۲
- ۸- آل عمران، آیه ۱۹۵
- ۹- روم، آیه ۲۱
- ۱۰- اسراء، آیه ۲۳ و ۲۲
- ۱۱- نساء، آیه ۱۹
- ۱۲- بقره، آیه ۲۲۹
- ۱۳- نساء، آیه ۱
- ۱۴- لقمان، آیه ۱۴
- ۱۵- نساء، آیه ۱
- ۱۶- رعد، آیه ۲۵
- ۱۷- تحریم، آیه ۶
- ۱۸- شعراء، آیه ۲۱۴
- ۱۹- حجر، آیه ۹۴
- ۲۰- طه، آیه ۶۴
- ۲۱- الاشارات والتنبيهات، ج ۳، ص ۳۲۷
- ۲۲- آل عمران، آیه ۱۰۴ تا ۱۰۶
- ۲۳- آل عمران، آیه ۱۱۰
- ۲۴- السيرة النبوية ابن هشام، ج ۲، ص ۱۵۰
- ۲۵- بخارالانوار، ج ۲۷، ص ۶۸
- ۲۶- حجرات، آیه ۱۰
- ۲۷- بخارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۹
- ۲۸- حج، آیه ۷۸
- ۲۹- من لا يحضره الفقيه ج ۱، ص ۳۷۶
- ۳۰- بخارالانوار، ج ۸۰، ص ۳۷۹